

## تبیین نظری هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای

محمود مبارکشاهی (دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران)

[m.mobarakshahi@gmail.com](mailto:m.mobarakshahi@gmail.com)

محمد رضا حافظ‌نیا (استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

[hafezn\\_m@modares.ac.ir](mailto:hafezn_m@modares.ac.ir)

رییاز قربانی نژاد (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران، ایران)

[rebazghorbani@gmail.com](mailto:rebazghorbani@gmail.com)

ابراهیم رومینا (استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران)

[e.roumina@modares.ac.ir](mailto:e.roumina@modares.ac.ir)

## چکیده

مبحث قومیت و مطالبات قومی یکی از موضوعات مورد توجه در حوزه مطالعات علوم انسانی است. در این میان، جغرافیای سیاسی به عنوان یکی از رشته‌های پویا در این حوزه، به دلیل ماهیت فلسفی خود که همانا مطالعه و بررسی بُعد سیاسی فضا است، با نگرشی سیستمی، موضوع پراکنندگی فضایی اقلیت‌ها و پراکنش نواحی قومی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. در این مقاله تلاش شده است هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای از دو منظر ماهیت و ضرورت، مورد بررسی واقع گردد و به این سوال اساسی پاسخ داده شود که چه عواملی ماهیت و ضرورت تشکیل چنین سازه‌هایی را توجیه‌پذیر می‌سازند؟ در حوزه جغرافیای سیاسی، "هارتشورن" و "گاتمن" با بحث از علت وجودی دولت، بر نقش نیروهای واگرا و همگرا در ایجاد و تداوم بقای کشور تاکید نموده‌اند؛ در این مقاله ضمن اشاره و نقد این نظریه‌ها، به بررسی عوامل موثر در هستی‌شناسی یا به عبارت دیگر ضرورت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای که امروزه در قالب الگوهای فدرالی و خودمختار، در برخی از کشورها به منصفه ظهور رسیده‌اند، می‌پردازیم. هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای در چارچوب حکومت‌های ملی و مستقل، قابلیت تبیین و بررسی را دارند. ماهیت این گونه سازه‌های فضایی، بدون وجود کشور و حکومت ملی مستقل، امکان طرح نداشته و موضوعیت خود را از دست می‌دهند. این مقاله، از لحاظ هدف، بنیادی بوده و از لحاظ ماهیت، توصیفی - تحلیلی می‌باشد. در این تحقیق روش گردآوری اطلاعات، با توجه به نوع و ابعاد آن به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد عواملی همچون حق تعیین سرنوشت و خودگردانی

ناحیه‌ای، تقسیم قدرت در ابعاد مختلف فضایی، ادراک هویتی و فضایی، شکوفایی توانمندی‌های ناحیه‌ای، هویت‌طلبی ناحیه‌ای، بحران‌زدایی منطقه‌ای و محلی از قلمرو ملی و مدیریت فضا و ایجاد تفاهم میان سازه‌های ناهمگون و ایجاد تعادل ناحیه‌ای، ضرورت و ماهیت تشکیل دولت‌های ناحیه‌ای را توجیه‌پذیری می‌سازند.

**کلمات کلیدی:** هستی‌شناسی، دولت‌های ناحیه‌ای، هویت‌طلبی، ناسیونالیسم قومی، فدرالی، خودمختاری.

#### مقدمه

کشور ملی، به‌کشوری گفته می‌شود که مرزهای آن بر پراکندگی ملی آن منطبق باشد؛ امروزه شمار چنین کشورهایی در جهان اندک بوده و به‌ندرت می‌توان کشوری یافت که جمعیت آن کاملاً همگون و همسو باشد (Mirheydar, 2011:131). شکل‌گیری دولت‌های ملی در کشورهایی با ترکیب ناهمگون، موجب بروز مناقشات، میان گروه قومی حاکم و فرادست با سایر گروه‌های پراکنده قومی گردید. شکل‌گیری دولت‌های مدرن بارویکردی خطی و یکسان‌انگارانه، محصول نظم و ستفالیایی است که منجر به شکل‌گیری دولت‌های جدیدی گردید که بر قلمرو و اتباع خود حاکمیت مطلق دارند. این الگو، نه تنوعات قومی فروملی را برمی‌تابد و نه بنابر ذات دولت‌گرایانه‌اش که مبنای نظریه رئالیسم می‌باشد، قومیت را در سطح روابط میان دولت‌ها به رسمیت می‌شناسد (Haghpanah, 2007:41).

رویکرد حکومت‌های مرکزی در مواجهه با مسئله گروه‌های اقلیت در نواحی قومی، منجر به همگرایی یا واگرایی گروه‌های مذکور می‌گردد. همگرایی و واگرایی، دو رفتار متضاد در روابط دولت‌ها و بازیگران سیاسی می‌باشد. شکل‌گیری، بقا و یا سقوط، فرایند همگرایی و واگرایی تابعی از تلقی دولت‌ها و بازیگران نسبت به منافع ملی و جمعی یا فردی خود است. به‌عبارتی، بازیگری که تن به شرکت در فرایند همگرایی یا واگرایی با سایر بازیگران را می‌دهد به این می‌انداشد که این عمل تا چه اندازه منافع او را تامین و تهدیدات را از او دور می‌سازد. بنابراین، فلسفه، این دو پدیده را درک وجود منفعت برای بازیگران در پرتو شکل‌گیری آنها می‌داند (Hafeznia, 2006:373). همگرایی به‌لحاظ مفهومی عبارت است از تقریب و نزدیک شدن افراد به سمت نقطه‌ای مشخص که معمولاً به‌عنوان هدف مشترک آنان شناخته می‌شود، در برابر آن، واگرایی عبارت است از تفکیک و جدایی از همدیگر و دور شدن آنها از هدف مشترک و حرکت به سمت هدف‌های خاص (Hafeznia, 2006:373). احساس تبعیض و تحقیر هویتی و به‌حاشیه‌راندن زبان

و فرهنگ و همچنین عدم مشارکت واقعی و متوازن در قدرت، مبنای اصلی ناحیه‌گرایی و مطالبات ناحیه‌ای است. انسجام و همگرایی واحد سیاسی بدون توجه به ساختار فضایی و پراکنش انسانی از لحاظ انگاره‌های فرهنگی بسیار مشکل می‌نماید. یکی از موثرترین عوامل منسجم‌کننده ساختار ترکیبی ملت، مشارکت متوازن اقوام و اجزای ملت در سرنوشت و امور ملی است (Hafeznia, 2006: 185).

ساختارهای انقباضی در سازماندهی سیاسی فضا، بی‌عدالتی جغرافیایی و فضایی و ذهنیت‌های امنیتی نسبت به ساختار حکومت و کشور از جمله عواملی است که کشورهایی با ترکیب متفاوت قومی و مذهبی را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد. جغرافیدانان سیاسی، فدرالیسم را راهکار مناسبی برای کشورهایی که با گروه‌های مختلف (زبانی، مذهبی، قومی و فرهنگی) مسکون شده‌اند، می‌دانند (Mirheydar, 2011, 153). همچنین نظام سیاسی ناحیه‌ای، راهکار مناسبی برای حکومت‌هایی است که گروه‌های قومی، زبانی و فرهنگی آنها در قلمرو مخصوص به خود بوده و با ترسیم مرزهای مشخص، امکان جدایی و تشخیص آنها از یکدیگر فراهم است (Mirheydar, 2011, 391).

پیترهاگت معتقد است دنیایی که جغرافیدانها باید توضیح دهند، صلح‌آمیز نیست. در تمام تاریخ مسطور و مدون ما داستانها شامل مشاجره بین مردمی است که این نواحی را چه در سطح قبیله‌ای ادوار اولیه و چه بین ابرقدرت‌های امروزی اشغال کرده‌اند. قسمت اعظم این مشاجرات به کشمکش بر سر قلمرو برمی‌گردد (Haggett, 2015: 343). با توجه به اینکه انسجام و همگرایی ملی در کشورهای با ترکیب ناهمگون، بر اساس الگوهای غیر متمرکز در سازمان‌دهی سیاسی فضا تحقق می‌یابد؛ بنابراین، در این مقاله تلاش شده است فلسفه وجودی و هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای به عنوان یکی از الگوهای مرسوم در تقسیم ساختار فضایی قدرت، مورد بررسی واقع شود. در تبیین "هستی‌شناسی" چنین سازه‌هایی، متغیرهایی همچون هویت‌طلبی ناحیه‌ای، خودآگاهی و وفاداری ناحیه‌ای، حق تعیین سرنوشت و خودگردانی ناحیه‌ای، تمایزات جغرافیایی، ادراک هویت اقلیتی - فضایی، بحران‌زدایی منطقه‌ای و محلی از قلمرو ملی، شکوفایی توانمندی‌های ناحیه‌ای و مدیریت فضا و ایجاد تفاهم میان سازه‌های انسانی ناهمگون و تعادل ناحیه‌ای، تاثیرگذار می‌باشند. در حوزه جغرافیای سیاسی، "ریچارد هارتشورن" و "ژان گاتمن" با طرح نظریه‌های "کارکردگرایی" و "سیرکولاسیون و ایکونوگرافی"، نقش نیروهای واگرا و همگرا را در تداوم و بقای کشور و انسجام بخشی به واحد ملی تاثیرگذار می‌دانند. از دیدگاه هارتشورن، وجود و بقای کشور در تعادل پویا میان نیروهای مرکزگرا و مرکزگریز می‌باشد (Veicy, 2015: 146).

امروزه، ناحیه‌گرایی، پارادایم واژگان دارندهٔ پسوند ملی را آنچنان درنوردیده که به باور بسیاری از آگاهان، دوران فرسایش دولت-ملت‌های عموماً ناهمگن از بُعد فرهنگی و سرزمینی آغاز شده است (Kaviyani, 2009: 53). بنابراین، پرداختن به مقوله مسائل قومی و الگوهای غیرمتمرکز از منظر جغرافیای سیاسی، مقوم انسجام بخشی به واحد ملی و ایجاد تعادل میان نیروهای همگرا و واگرا می‌باشد. ذکر این نکته ضروری است که هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای در چارچوب حکومت‌های ملی و مستقل، قابلیت تبیین و بررسی را دارد. ماهیت این گونه سازه‌های فضایی، بدون وجود کشور و حکومت ملی مستقل، امکان طرح نداشته و موضوعیت خود را از دست می‌دهد. لذا پرداختن به ماهیت و چرایی چنین سازه‌هایی، تنها در قالب حکومت‌های مستقل ملی امکان‌پذیر می‌باشد.

### مفاهیم نظری

#### ناحیه<sup>۱</sup>

ناحیهٔ جغرافیایی بخشی از سیاره زمین است که به وسیله عامل یا عواملی به چنان درجه‌ای از وحدت و هماهنگی رسیده است که می‌تواند از بخش‌های مجاور خود متفاوت باشد (Hafeznia, & kaviyani, 2004: 7).

#### ناحیه‌گرایی سیاسی<sup>۲</sup>

یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های مطالعات ناحیه‌گرایی آن است که ناحیه‌گرایی به معنای مطالعه چیزهای متفاوت به نسبت مردمان مختلف در سترها<sup>۳</sup> و دوره‌های زمانی متفاوت است (Soderbaum, 2015: 3). شکل‌گیری دولت‌های مدرن بعد از صلح وستفاليا در سال ۱۶۴۸م، غالباً بر اساس انگاره‌های فرهنگی قومیت غالب شکل گرفت. شکل‌گیری یک کشور بر اساس ویژگی‌های فرهنگی اکثریت قومی، زمینهٔ واکنش گروه‌های قومی دیگر را در جغرافیایی با نواحی ناهمگون را فراهم می‌سازد. در ایسدل<sup>۴</sup> و بلیک<sup>۵</sup>، عواملی همچون گوناگونی فضایی داخلی در زمینه‌های هویت فرهنگی، ساختار اقتصادی، تجربیات تاریخی، تکاتف جمعیت و ساخت محیطی و همچنین وسعت زیاد کشور را در

- 
1. Region
  2. Political Regionalism
  3. Contexts
  4. Draysdel
  5. Belike

ناحیه‌گرایی سیاسی<sup>۱</sup> موثر می‌دانند (Draysdel & Belike, 1991: 227). دولت‌های امروزی، مجموعه‌ای از چند ناحیه سیاسی‌اند. تشکیل دولت ملی در حقیقت به معنای حاکمیت زبان و فرهنگ ناحیه اکثریت بر دیگر نواحی بود. در نتیجه، نژادها یا صاحبان زبان و فرهنگی که خود را اقلیت می‌دیدند، در مقابل مرکز قرار گرفته و خود را در حاشیه نظام سیاسی شکل گرفته یافتند (kavianirad, 2009: 27). ناحیه‌گرایی قومی به معنای تحرک قومیت ناحیه‌گرا در داخل یک کشور در راستای تحصیل حداکثر منافع از منابع عمومی برای خود و در همان حال، پاسداری و ارتقای هویت و سرزمین مجزا برای قوم ناحیه‌گرا می‌باشد (Yiftachel, 1995: 94).

همانطور که از تعاریف ارائه شده برمی‌آید، هویت ناحیه‌ای، تمایزات فرهنگی، عدم تعادل فضایی در دستیابی به منابع قدرت میان مرکز و نواحی، وسعت زیاد کشور و تمایزات جغرافیایی در بروز ناحیه‌گرایی سیاسی در کشورهای با ترکیب ناهمگون قومی و فرهنگی، نقش مهمی بازی می‌نمایند.

#### ناسیونالیسم قومی<sup>۲</sup>

ناسیونالیسم، یکی از دستاوردهای مدرنیته بوده و همراه با آن می‌باشد. و همچنین یکی از ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌های اساسی مدرنیته است. ناسیونالیسم به سه دلیل مفهومی مدرن است:

۱- اولین ایدئولوژی در تاریخ بشر می‌باشد که اقتدار را در یک ملت می‌بیند؛

۲- اولین ایدئولوژی در تاریخ است که مشروعیت سیاسی را از منبع ملت دریافت می‌کند؛

۳- واز همه مهمتر، ناسیونالیسم، اولین ایدئولوژی در تاریخ بشریت است که ملت را به صورت متحد در یک واحد سیاسی متشکل می‌نماید. قبل از ناسیونالیسم، مشروعیت سیاسی حاکم و پادشاه از منبعی الهی منتج می‌شد و این مشروعیت چنان تفسیر می‌شد که حاکم و پادشاه، نماینده خداوند بر روی زمین هستند، زیرا در آن زمان، کلیسا به دلیل اقتدار کامل و عدم وجود سکولاریسم، این فضا و شرایط را خلق نموده بود (Walli, 2005: 108). مفهوم "ناسیونالیسم قومی" حاصل تلاش "واکر کونور"<sup>۳</sup> می‌باشد. از دیدگاه کونور، موجود خالصی به نام دولت ملی وجود ندارد و ملت واقعی همان گروه قومی است. گروه قومی، مقوله اساسی بشری است (و نه یک گروه فرعی) که از وحدت نژادی و فرهنگی برخوردار است. از دیدگاه وی، تنها عاملی که به یک گروه قومی، ماهیت ملیت می‌دهد، "خودآگاهی" است (Ahmadi, 2016: 37).

1. Political Regionalism

2. Ethnic Nationalism

3. Walker Connor

### نظریه کارکردگرایی<sup>۱</sup>

"هارتشورن"<sup>۲</sup> (۱۹۵۰)، اظهار می‌داشت که حکومت را می‌توان برحسب تکاملش در طول زمان بررسی کرد که رویکردی تاریخی است. اگر برحسب ساختار و شکل بررسی شود، رویکردی پیکرشناختی<sup>۳</sup> است. سپس وی از رویکردی که بیشتر پویا بوده و بر کارکرد حکومت متمرکز باشد، طرفداری کرد. وی عقیده داشت که حکومت در رویارویی با چالشها، اعم از چالش‌های بالقوه خارجی و داخلی، درگیر تلاش مداوم برای تحمیل سیطره خود بر قلمرو است. وی استدلال کرد که درون هر کشور و در هر لحظه، توازن خاصی میان نیروهایی وجود دارد که وی آنها را نیروهای «مرکزگرای»<sup>۴</sup> و «مرکزگرا»<sup>۵</sup> نامید. نیروهای مرکزگرای نیروهایی هستند که کار دولت را برای یکپارچه‌کردن مردم و قلمرو در یک مجموعه منسجم و هماهنگ، مشکل می‌کنند. اختلافات فرهنگی، سیاسی یا اقتصادی میان جمعیت‌ها یا موانع جغرافیایی، تماس میان مناطق مختلف، همگی، می‌توانند در حکم نیروی‌های مرکزگرای عمل کنند. اگر نیروهای مرکزگرای را بدون نظارت هرگونه سیستم متعادل‌کننده‌ای به‌حال خود واگذاریم موجب فروپاشی کشور می‌شوند. درمقابل، نیروهای مرکزگرای در جهت عکس عمل کرده و اجزای کشور را به هم نزدیک می‌کنند. مهمترین نیروی مرکزگرای چیزی بود که هارتشورن آن را علت وجودی<sup>۶</sup> حکومت نامید. «علت وجودی» یا «اندیشه حکومت»<sup>۷</sup>، دربرگیرنده اعتقادات یا آرمان‌های مهم خاصی است که می‌تواند جمعیت یک کشور را به یکدیگر متحد سازد (Muir, 1998:200).

### نظریه سیرکولاسیون-ایکونوگرافی

در سال ۱۹۵۱، "گاتمن"<sup>۸</sup> «ایکونوگرافی»<sup>۹</sup> و «سیرکولاسیون»<sup>۱۰</sup> را معرفی کرد و جهان سستی جغرافیای سیاسی را دگرگون ساخت و جغرافیای سیاسی نوین را بنیان نهاد (Mojtahedzadeh, 2000:373). گاتمن در تبیین مفهوم سیرکولاسیون (حرکت یا چرخش)، معتقد است

1. Functionalism theory
2. Richard Hartshorne
3. Morphological
4. Centrifugal force
5. Centripetal force
6. Raison d'etre
7. State idea
8. Jean Gottman
9. Iconography
10. Circulation

که دو موقعیت کاملاً شبیه به هم بر روی کره زمین وجود ندارد. موقعیت‌های متفاوت، باعث سرگذشت و تاریخ متفاوت واحدهای سیاسی و کشورها شده است. از سویی دیگر، فضا در کره خاکی محدود است و فضاهای قابل دسترس انسان، فضای سیاسی است. سیاسی شدن فضا، موجب تقسیم آن می‌شود. وی می‌گوید تقسیم‌بندی فضا، نتیجه قابلیت دسترسی آن برای انسان است. به نظر می‌رسد متناسب با ادبیات امروزی جغرافیای سیاسی، این گزاره بدین معنا است که رقابت بر سر فضا، باعث تقسیم فضا می‌شود. درحقیقت، در تقسیم فضا، حوزه نفوذ، مالکیت، حاکمیت و منافع بین رقبا تقسیم‌بندی می‌شود. فضاهای تقسیم‌شده منفک از هم نیستند بلکه نیازمند رابطه با یکدیگرند. روابط میان فضاها با حرکت در میان محدوده‌های سرزمینی به وجود می‌آید. حرکت و قابلیت دسترسی فضاها از طریق میزان رفت و آمد، ارتباطات، حمل و نقل و تجارت تعیین می‌شود. در زبان فرانسه این مجموعه تحرکات را سیرکولاسیون می‌گویند. از نظر گاتمن، ذات سیرکولاسیون، تغییر و تحول است. افول حکومت‌ها، فروپاشی کشورها، ناپایداری قدرت سیاسی در بین ملتها و تقسیم‌شدن سرزمین‌ها ناشی از سیرکولاسیون است (Veicy, 2015: 162-163).

در مقابل مفهوم سیرکولاسیون که در بردارنده تغییر و تحول می‌باشد و موجب ناپایداری می‌گردد؛ گاتمن از مفهوم دیگری که در واقع تداعی‌گر مقاومت و پاسداشت ارزش‌های ملت‌هاست، استفاده می‌کند و آن آیکونوگرافی یا نمادنگاری می‌باشد. گاتمن به اهمیت نمادهایی همچون تاریخ، افسانه، ادبیات و عادت‌های اجتماعی در ساخت و تخریب دولت‌ها پی برد. این باورها، دیدگاهها و شیوه‌های انجام امور مختلف که در «روح» یک ملت گنجانده شده‌اند، با یکدیگر ترکیب می‌شوند تا نمادنگاری سستی را شکل بخشیده و نظامی با دیدگاه محافظه‌کارانه را که نسبت به تغییر مقاوم است، بنیاد نهد (Muir, 1998: 29).

### روش‌شناسی

این مقاله از لحاظ هدف، بنیادی بوده و از لحاظ ماهیت، توصیفی - تحلیلی می‌باشد. در این تحقیق روش گردآوری اطلاعات، با توجه به نوع و ابعاد آن بصورت کتابخانه‌ای می‌باشد. در این تحقیق از کتب، مقالات و سایت‌های اینترنتی استفاده شده است.

## یافته‌ها و بحث

## نظریه کارکردگرایی هارتشورن و فلسفه وجودی دولت‌های ناحیه‌ای

به دلیل زیاده‌طلبی ژئوپلیتیک آلمان‌ها، کلیت جغرافیای سیاسی بعد از جنگ جهانی دوم به هم خورد. هارتشورن در دوران انزوای جغرافیای سیاسی، در راستای سیاست‌زدایی از این شاخه از جغرافیا و ارائه آن به عنوان شاخه‌ای علمی، رویکرد کارکردگرایی را ترویج داد (Jones and others, 2004:7). هارتشورن با ارائه نظریه خود، مفهوم "کشور" را در حوزه جغرافیای سیاسی برجسته ساخت. هارتشورن با طرح مفاهیم "نیروهای مرکزگرا"<sup>۱</sup> و "مرکزگریز"<sup>۲</sup>، به نوعی در صدد تثبیت اقتدار مرکزی در مواجهه با ناحیه‌گرایی برآمد. از دیدگاه وی، اقتدار و پایداری کشور، در توانمندسازی و توسعه نیروهای مرکزگرا است. از دیدگاه هارتشورن، علت وجودی دولت، زمینه‌ساز همگرایی و تقویت نیروهای مرکزگرا می‌باشد. بنابراین، علت وجودی دولت، می‌بایستی سیمانی باشد که نواحی مختلف یک کشور ناهمگون را به هم متصل نماید. اگر در مبحث علت وجودی، باشندگان نواحی مختلف، احساس تعلق و وابستگی به بیکره کشور را نمایند، علت وجودی، اثرگذاری خود را از دست می‌دهد و پاره‌های مختلف قومی و فرهنگی در چنین کشورهایی دچار انزوای طلبی شده و با بروز خودآگاهی قومی و هویتی در آنها، مطالبات ناحیه‌ای خود را برجسته می‌سازند.

از دیدگاه هارتشورن، منظور از کشور، سازماندهی بخشی از سرزمین و مردم، با تنوع گسترده ناحیه‌ای و سرزمینی، در یک واحد سیاسی است. حکومت‌ها سعی می‌کنند کنترل روابط سیاسی درون خود را به انحصار درآورند و در این راه از ابزار قانون و قدرت استفاده می‌کنند. سازمان‌های سیاسی محلی باید با مفاهیم و سازمان‌های سیاسی مرکزی تایید شود تا به‌طور کلی سازماندهی سیاسی فضا را تکمیل کنند (Veicy, 2015:138). از منظر هارتشورن، قبض و بسط فضایی قدرت در یک کشور با تنوع فرهنگی و ناهمگون، منوط به تصمیم قدرت مرکزی است و این اقتدار مرکزی است که الگوهای مدنظر خود را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی در راستای یکپارچگی کشور ارائه می‌نماید و به دلیل اینکه هر حکومت از جانب دیگر حکومت‌های دیگر تهدید می‌شود؛ می‌بایستی تمامی نواحی یک کشور، علائق ملی را بر وفاداری‌های ناحیه‌ای ترجیح دهند.

1. Centripetal Forces
2. Centrifugal Forces
3. Raison d'etre



در یک جمع‌بندی کلی، هارتشورن وجود کشور و بقای آن را تعادل میان نیروهای مرکزگرا و مرکزگریز می‌داند. نظریه کارکردگرایی هارتشورن در راستای تداوم و بقای حکومت‌هایی با سیستم متمرکز می‌باشد زیرا ازدیدگاه وی تکثر قومی و زبانی در نواحی یک کشور، عوامل مخرب و اختلاف‌زا می‌باشند و برای اینکه در میان نیروهای مرکزگرا و مرکزگریز تعادل شکل گیرد؛ الگویی که حاکی از برآورده شدن مطالبات نواحی قومی و فرهنگی باشد، ارائه نمی‌دهد. البته با توجه به اینکه، هارتشورن از بنیان‌گذاران مکتب کورولوژیک و افتراق مکانی است و باوری به تعمیم‌پذیری پدیده‌ها و الگوها در حوزه جغرافیا ندارد، بنابراین، الگوی مدنظر وی در ارتباط با مفاهیم علت وجودی کشور و اندیشه حکومت، نمی‌تواند تعمیم‌پذیری عام در سازماندهی سیاسی فضا در کشورهای مختلف داشته باشد. نظریه کارکردگرایی هارتشورن با برجسته‌ساختن نقش نیروهای مرکزگریز، بطور غیرمستقیم، تنوع و ناهمگونی قومی و فرهنگی را از منابع تهدید به‌شمار می‌آورد. حضور پررنگ نیروهای مرکزگریز در نظریه هارتشورن، توجه به مقوله سازماندهی سیاسی فضا و تقسیم قدرت میان سازه‌ها و نواحی مختلف در یک کشور با تنوع قومی را ضروری می‌سازد. بنابراین، از این زاویه، نظریه هارتشورن زمینه تبیین هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای را توجیه‌پذیری می‌سازد. در نظریه هارتشورن، اشاره‌ای به دولت‌های ناحیه‌ای نشده است؛ اما بر تعادل میان نیروهای همگرا و واگرا تاکید می‌نماید. ایجاد تعادل میان نیروهای مرکزگرا و مرکزگریز، مستلزم انبساط در سیاست‌های فضایی قدرت از جانب حکومت‌های مرکزی است؛ الگوهای غیرمتمرکز (فدرالیسم و خودمختاری)، پتانسیل کاهش مناقشات قومی میان نواحی ناهمگون با حکومت‌های مرکزی را دارند و برپایی چنین سازه‌هایی در کشوری‌هایی با تنوع قومی، زمینه‌ساز تعادل فضایی قدرت میان نواحی قومی با حکومت‌های مرکزی گردیده و به تبع آن، بستر تعادل میان نیروهای همگرا و واگرا فراهم خواهد شد.

#### نظریه سیرکولاسیون و ایکونوگرافی و هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای

گاتمن نیز همانند هارتشورن بر نقش نیروهای دوگانه در ساخت کشور و واحد سیاسی تاکید دارد. گاتمن با طرح این موضوع که ملت‌ها دارای روح هستند و هر ملت نسبت به ملت دیگر متفاوت است (Veicy, 2015: 161)؛ زمینه هویت‌طلبی را در میان آن دسته از اقلیت‌های قومی فراهم می‌سازد که خود را به‌عنوان یک ملت مجزا از ملل مجاور خود تصور می‌نمایند. ازدیدگاه برخی از نظریه‌پردازان همچون "واکر کونور"، ملت یک گروه قومی خودآگاه است. وی ملت را گروهی از مردم می‌داند که اعضای آن معتقدند،

رابطه خویشاوندی با یکدیگر دارند (Amahdi, 2016: 145). از دیدگاه گاتمن، رقابت بر سرفضا، موجب تقسیم آن می‌شود. در تقسیم‌بندی فضا، حوزه نفوذ، مالکیت، حاکمیت و منافع بین رقبا تقسیم می‌شود (Veicy, 2015: 162). با نگاهی بر منازعات قومی در واحدهای سیاسی ناهمگون، ناحیه‌گرایی و قلمروخواهی منطبق بر تقسیم‌بندی فضا است. ناحیه‌گرایان قومی، خواهان تعادل در قدرت و برابری فرصت‌ها میان نواحی تشکیل‌دهنده یک کشور می‌باشند.

نظریه سیرکولاسیون و ایکونوگرافی، امکان انطباق با سازه‌های مختلف ملی و ناحیه‌ای را دارد. گاتمن بحث از حرکت و چرخش میان سازه‌های انسانی می‌کند و این چرخش، زمینه‌ساز رقابت و تقسیم فضا میان کشورها در سطوح منطقه‌ای و تقسیم نواحی در سطوح ملی است.

امروزه مهاجرت‌ها و تحرک انسانی در بُعد فیزیکی و روند انتقال سریع اطلاعات در بُعد مجازی، مفهوم سیرکولاسیون را در خصوص مطالبات قوم‌گرایانه کاربردی می‌سازد. از جانب دیگر، مفهوم ایکونوگرافی برجسته‌ها و ویژگی‌های معنوی ملت‌ها تاکید دارد؛ از این لحاظ نیز، ناحیه‌گرایان در تعریف خود به عنوان هویت‌های مجزا، از این مفهوم بهره‌برداری خواهند نمود. با توجه به مصداقیت این نظریه در مقوله تمایز ملت‌ها و همچنین خواست‌های قوم‌گرایانه، این نظریه مجرای در راستای تبیین ضرورت و ماهیت دولت‌های ناحیه‌ای می‌گشاید.

#### ماهیت و چیستی دولت‌های ناحیه‌ای

#### حق تعیین سرنوشت و خودگردانی ناحیه‌ای

"محمدرضا حافظ‌نیا"، در نظریه‌ای تحت عنوان «تبیین جغرافیایی حق تعیین سرنوشت»، با رویکردی سیستمی، سه مقوله فضای طبیعی، سازه انسانی و حق و حقوق شهروندی و انسانی را در رابطه‌ای دیالکتیک به هم پیوند می‌زند. حافظ‌نیا، هر سازه انسانی را دارای هویت، منافع و ساختار مشترک به خود می‌داند؛ بر این اساس، هر سازه انسانی دارای هویتی مجزا و منحصر به فرد نسبت به سازه دیگری است. وی با طرح مفهوم رابطه اکولوژیک میان سازه‌های فضایی و انسانی، مقوله حق تعیین سرنوشت را وارد فاز طبیعی، مشروع و غیرقابل انکار نمود. از دیدگاه ایشان انطباق سازه طبیعی با سازه انسانی موجب حق آب و گل برای باشندگان واحد جغرافیایی است. این واحد جغرافیایی، سطوح ماکرو تا میکرو را شامل می‌شود. وی با شرکت سهامی خواندن ملت، تساوی حقوق را شرط بقا و ماندگاری یک ملت با تنوع ناهمگون قومی و فرهنگی می‌داند (Hafeznia, 2006: 212).

هرچند "حافظ‌نیا" به‌صورت مشخص اشاره‌ای به‌حق تعیین سرنوشت در قالب ناحیه‌ای وقومی ننموده است اما گزاره حق تعیین سرنوشت در قالب رابطه اکولوژیک سازه‌های فضایی و انسانی بر نواحی قومی و هویت‌طلب نیز قابل تعمیم می‌باشد. نظریه حافظ‌نیا در کشوری ارائه می‌گردد که از لحاظ تنوع قومی و فرهنگی بسیار متنوع و از لحاظ سیستم سازماندهی سیاسی فضا، از جمله کشورهایی با تمرکز شدید اداری و سیاسی می‌باشد؛ بنابراین، این نظریه از جمله نظریه‌های بالقوه‌ایی است که توجیه‌کننده فلسفه وجودی دولت‌های ناحیه‌ای می‌باشد.

مسئله حق تعیین سرنوشت در قلمرو کشورهای با تنوع قومی با توجه به ساختار سیاسی قدرت و سازماندهی سیاسی فضا، در طیفی از تمرکز شدید اداری-سیاسی تا تقسیم فضا و قدرت در قالب مدل‌های خودمختاری و فدرالی در نوسان می‌باشد.

#### تقسیم قدرت در ابعاد فضایی در راستای برابری فرصتها

توجه به ساختار درونی یک حکومت از لحاظ تنظیم و تنسيق قدرت، امری مهم محسوب می‌شود. تقسیم قدرت بین مرکز و نواحی یک کشور و ناحیه‌بندی سیاسی درون کشوری منتج از نوع سیستم سیاسی آن کشور است (Mirheydar, 2011: 387). سیستم متمرکز بنا به علل مختلفی از جمله بیسوادی، عدم رشد فکری، عدم آشنایی مردم به حقوق و تکالیف اجتماعی خود و حکومت‌های مطلقه (استبدادی)، به وجود آمده‌اند (Mirheydar, 2011: 51). در نظام‌های متمرکز، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های مکانی و محلی، دست به اداره و سازماندهی کشور می‌زنند و به مردم نواحی مختلف یک حکومت که حق آب و گل دارند، اجازه شرکت در عرصه مشارکت و تصمیم‌گیری و اداره سرزمین خودشان را نمی‌دهند (Mirheydar, 2011: 389). فلسفه وجودی دولت‌های غیرمتمرکز که در قالب الگوهای فدرالی و خودمختاری به منصفه ظهور می‌رسند؛ تلاش در راستای تقسیم قدرت از پوسته مرکز بوده و با تقسیم قدرت در ابعاد فضایی، زمینه برابری فرصت‌ها در دستیابی عادلانه به منابع و مشارکت فعالانه در لایه‌ها مختلف قدرت در ابعاد سراسری و ناحیه‌ای فراهم می‌گردد.

#### ادراک هویت اقلیتی - فضایی

ویژگی‌ها و ارزش‌های مشترک مکانی، درک عمیق نسبت منافع مکانی، زمینه‌ساز بروز ادراک هویت اقلیتی-فضایی در یک ناحیه جغرافیایی می‌گردد (Hafezni, & kaviyani, 2004: 16). هویت‌خواهی و شناسایی یک سازه جغرافیایی (طبیعی و انسانی) به‌عنوان پیکره‌ای مجزا و متمایز از دیگران، یکی از مهمترین

عوامل شکل‌گیری ناحیه‌گرایی و به تبع آن خودگردانی ناحیه‌ای در قالب الگوهای مرسوم در سازماندهی سیاسی فضا، از جانب باشندگان یک سرزمین یا ناحیه می‌باشد. حس تعلق به یک سازه انسانی و ناحیه‌ای و تعریف و جستجوی هویت خود با توجه به انگاره‌های مشترک ناحیه‌ای، و اینکه باشندگان ناحیه، سرزمین و فضای ناحیه‌ای را وطن قلمداد نمایند و حس تفاوت و انزوا نسبت به دیگر نواحی و پیکره اصلی کشور را در خود نهادینه بپندارند، ادراک هویت اقلیتی - فضایی را به منصف ظهور می‌رساند. یکی از متغیرهای مهم در چرایی و ضرورت برپایی دولت‌های ناحیه‌ای، توجه به مقوله هویت و هویت‌طلبی ناحیه‌ای می‌باشد.

هویت فرهنگی، عامل اصلی تعیین نواحی است (shakuie,2016:277). هویت ناحیه‌ای زمینه‌ساز اعتماد روحی و روانی در میان اقلیت ساکن در یک کشور چندقومی و چندفرهنگی است. بروز نمادهای هویتی در روابط اجتماعی میان نواحی و مرکز در مناسبات مختلف، گویای اهمیت این مسئله می‌باشد. پرچم منطقه‌ای، که زبان حال تمایزات هویتی میان نواحی قومی و مرکز می‌باشد، امروزه در روابط و تعاملات میان نواحی خودمختار و فدرال در کشورهای بریتانیا، اسپانیا و عراق دیده می‌شود.

#### پاسداری از ارزش‌های ناحیه‌ای

یکی از متغیرهای مهم در تبیین فلسفه وجودی دولت‌های ناحیه‌ای، مقوله فرهنگ و ارزش‌های هویتی در نواحی ناهمگون یک کشور می‌باشد. سیاست یکپارچه‌سازی یا واحدسازی به عمل متحدسازی سیاسی یک منطقه به صورت یک واحد فضایی، و یکپارچگی ملی به گردآمدگی بخش‌های مختلف یک جمعیت در درون یک واحد بزرگتر با هویتی متعالی و مشترک گفته می‌شود (Drysdal & Belik,1990:197). در میانه دهه ۱۹۷۰، چرخش جدیدی در بحث‌های پیرامون ملت‌سازی ایجاد شد. «والکر کونور» در سمیناری با عنوان «ملت - ساختن یا ملت - خراب کردن» حمله شدیدی را به مکتب فکری که با کارل دوپیچ و شاگردانش همراه بود، آغاز کرد. کونور می‌گوید که ادبیات ملت‌سازی با انواع شکاف اجتماعی متعدد (بین شهروندان و دهقانان، نجیب‌زادگان و عوام، نخبگان و توده‌ها) انباشته شده است. اما به‌طور کلی از تنوع قومی غفلت شده است. کونور این غفلت را گناه غیرقابل بخشش می‌داند؛ زیرا بر طبق محاسبات او تنها ۹ درصد دولت‌های جهان دارای تجانس قومی هستند. در حالی که در سنت دوپیچی، ملت‌سازی به معنای شبیه جامعه بزرگتر شدن و نابود کردن ویژگی‌های قومی است. کونور معتقد است که در تاریخ جهان، ما بیش از اینکه با ملت‌سازی مواجه باشیم، با نابودی ملت مواجه بوده‌ایم (Moadab,2009:5).

سیاست یکپارچه سازی و تلاش در راستای شبیه‌سازی فرهنگی در فرایند ملت‌سازی در کشورهای ناهمگون و چندقومیتی، طیفی از برخوردهای نرم‌افزاری تا سخت‌افزاری را در پی داشته است. شبیه‌سازی فرهنگی نواحی ناهمگون در واحد ملی از طریق اجباری نمودن زبان و فرهنگ قومیت غالب در مدارس و ممنوعیت استفاده از زبان‌های نواحی ناهمگون و همچنین ترویج انگاره‌های فرهنگی قومیت غالب از طریق رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی، زمینه‌ساز واکنش باشندگان نواحی ناهمگون شده است. برای نمونه در کشوری همچون عراق تا سال ۲۰۰۳م، دولت مرکزی در راستای ملت‌سازی براساس فرهنگ، زبان و نژاد عربی، سیاست‌های مختلفی همچون شبیه‌سازی، ترحیل<sup>۳</sup> و تعریب را در مناطق غیرعرب‌نشین، همچون کردستان پیاده نمود.

سیاست‌های حذفی در راستای واحدسازی ملی بدون توجه به ناهمگونی قومی و ناحیه‌ای، لزوم پاسداشت ارزش‌های هویتی و ناحیه‌ای را در میان نواحی ناهمگون گسترش می‌دهد. برای نمونه از زمان برپایی دولت ناحیه‌ای کردستان در عراق، ارزش‌های ناحیه‌ای در این منطقه، از طریق نهادهای مستقر در این اقلیم به‌نحو شایسته‌ای پاس داشته شده‌اند.

#### شکوفایی توانمندی‌های ناحیه‌ای

در الگوی نظام حکومتی بسیط یا تک‌ساخت، اصولاً به اداره امور سازمان‌های محلی و منطقه‌ای توجهی نمی‌شود و تصمیم‌گیری‌های سیاسی حکومتی و اداری از مرکز به پایین‌ترین سطوح القا می‌شود (Hafeznia & others, 2013: 49). عدم تعادل‌های فضایی منجر به عدم توزیع منابع ملی و اعتبارات جاری و عمرانی و در نتیجه، موجب تشدید نابرابری و شکاف بین واحدهای سیاسی مختلف در زمینه‌های گوناگون می‌شود. در وضعیتی که نابرابری‌ها تشدید شود، جامعه دچار تنش شده و بین حاکمیت و مردم حالت تعارض به‌وجود می‌آید که در چارچوب استراتژی ملی نهایتاً همبستگی، یکپارچگی و قدرت ملی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و کشور را با تهدیداتی همچون تجزیه و هرج و مرج روبه‌رو می‌سازد (Hafeznia & others, 2013: 289). یکی از ویژگی‌های بارز دولت ناحیه‌ای، توجه به منابع محلی (طبیعی و انسانی) و تلاش در راستای شکوفایی توانمندی‌های منطقه‌ای است. دولت ناحیه‌ای، به دلیل اختیارات کافی و به‌دوربودن از

1. Assimilation

2. Nation-B

۳. سیاست ترحیل به سیاستی گفته می‌شود که حکومت عراق با برنامه ریزی همه جانبه ای و در راستای عربی سازی مناطق غیرعربی، ساکنان غیرعرب مناطق را خصوصاً از مناطق منازعه علیه میان کردها و اعراب، به دیگر نواحی می کوچاند.

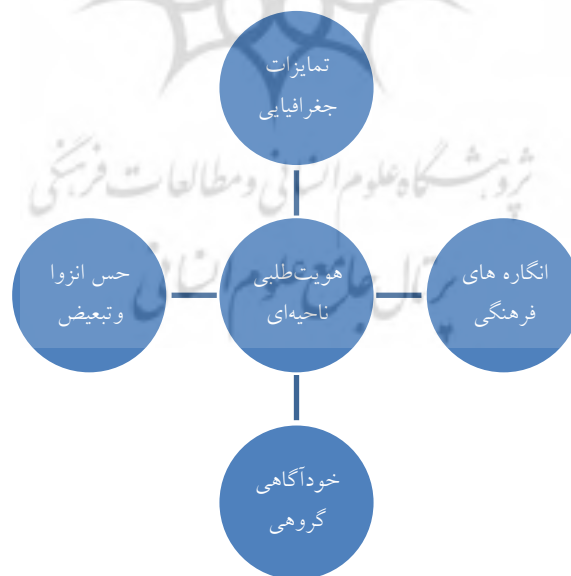
سازکارهای اداری، سیستم‌های متمرکز، منابع موجود در ناحیه خودمختار یا فدرال را در جهت پیشبرد و توسعه زیرساخت‌های عمرانی قرار می‌دهد و زمینه شکوفایی ناحیه‌ای را فراهم می‌سازد. شکوفایی اقتصادی و توسعه مناطق خودمختار و فدرال کاتالونیا در اسپانیا، اسکاتلند در بریتانیا و اقلیم کردستان در عراق از نمونه‌های مشخصی هستند که پس از دستیابی به اختیارات ناحیه‌ای و تشکیل دولت منطقه‌ای، توازن و تعادل فضایی را میان مرکز و مناطق خودمختار و فدرال به وجود آورده‌اند.

### ضرورت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای

#### هویت‌طلبی ناحیه‌ای

کارل تیلور در تعریف هویت می‌گوید: «هویت من به وسیله تعهدات و شناسه‌هایی که در چارچوب یا افقی که من سعی در تعیین آن از یک موضوع به موضوع دیگر دارم و اینکه چه چیزی خوب و یا ارزشمند است، و یا چه می‌بایستی باشد و یا چه چیزی را تصدیق و یا رد کنم، شناخته می‌شود» (Fearon, 1999:5). جینکس هویت را راهی می‌داند که در آن فرد یا اجتماع از طریق روابط اجتماعی‌شان، خود را از دیگر افراد و جوامع متمایز می‌سازند (Fearon, 1999:4). هویت به‌عنوان متغیر تابع، مجموعه ویژگی‌ها، شناسه‌های مکانی و الگوهای رفتاری آموزشی است که به‌واسطه آنها، فرد، مکان و گروه، خود را از مکان و گروه‌های دیگر متمایز می‌یابد. هویت، کمابیش در سازمان‌های عینی، علایق و احساس مسئولیت، نمود می‌یابد و بسستر پیدایش و تکامل زندگی اجتماعی می‌شود (Hafezni, & kaviyani, 2004:204). یکی از عوامل موثر در مبحث ضرورت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای، هویت‌طلبی است. هویت‌طلبی ناحیه‌ای بر ویژگی‌های همسان یک ناحیه جغرافیایی و در همان حال، بر تمایزات آن با دیگر نواحی همجوار استوار می‌باشد. جغرافیدانان، هویت فرهنگی را عامل اصلی تعیین ناحیه می‌دانند (Shakuie, 2016: 277). قومیت و ملی‌گرایی قومی، باهر تعریف، مفاهیمی مرتبط با مقوله هویت و موثر بر هویت دولت و یا در رقابت با آن هستند. یک گروه قومی از آن رو با گروه‌های قومی دیگر تمایز و مرزبندی دارد که هویت متفاوتی - خواه واقعی یا تصویری - برای خود قائل بوده و کمابیش بر اساس همین تمایز هویتی رفتاری می‌کند (Haghpanah, 2007, 67). هویت، مبنایی برای رفتار سیاسی محسوب می‌شود. هویت تنها جنبه‌شناختی نداشته، بلکه کارکرد شناختی آن با کارکردهای سنجشی و عاطفی همراه می‌شود و طبعاً مبنای رفتار اجتماعی و سیاسی می‌گردد. به‌باور "تدهاف"، هویت‌ها در جامعه

سه کارکرد دارند که خواه، ناخواه تعیین‌کننده سیاست «ما» در برابر «دیگران» خواهد بود: نخست به ما و دیگران می‌گویند که چه کسی هستیم و به ما می‌گویند که دیگران چه کسانی هستند. دوم، تعیین اینکه ما چه کسی هستیم، دربرگیرنده مجموعه خاصی از منافع یا اولویت‌ها و فرصت‌های اقدام در قلمروی خاص [ناحیه‌ای خاص] و درخصوص بازیگران خاص است. سوم، هویت یک دولت، اولویت‌ها و اقدامات بعدی دولت را بیان می‌کند. دولت، دیگران را بنابر هویتی که برای آنان قائل است، درک می‌کند (Haghpanah, 2007, 72). هویت ناحیه‌ای که مبنایی برای بروز مطالبات قومی به‌شمار می‌رود، ریشه در هویت مکانی دارد. هویت مکانی به‌هویتی که انسان از مکان تولد و سکونت خود کسب می‌کند، اطلاق می‌شود. هویت مکانی مانند انواع دیگر هویت به‌این پرسش که من که هستم یا کجا هستم و یا به کجا تعلق دارم پاسخ می‌دهد. هویت مکانی، نوعی ابراز وجود است که از معنای محیطی برای تعیین هویت استفاده می‌کند (Mirhaydar, 2006: 53). باشندگان یک ناحیه، به‌دلیل تمایزات جغرافیایی، انگاره‌های فرهنگی (زبان، نژاد، مذهب و آداب و رسوم)، خاطرات سیاسی و تاریخی مشترک، حس انزوا و تبعیض و خودآگاهی گروهی و پیوند اکولوژیک میان خود و محیط جغرافیایی‌شان، هویت ناحیه‌ای خود را در تمایز با انگاره‌های هویتی دیگر نواحی تعریف می‌نمایند. براین اساس، هویت‌طلبی ناحیه‌ای از عوامل موثر در تبیین چرایی و ضرورت دولت‌های ناحیه‌ای به‌شمار می‌رود.



مدل ۱. مولفه‌های موثر در هویت‌طلبی ناحیه‌ای (Authors)

### تمایزات جغرافیایی

سازگاری و همسازی جامعه انسانی با محیط طبیعی، نواحی جغرافیایی را به وجود می‌آورد و این واحدهای جغرافیایی، بر مبنای اکولوژیک، سیاره زمین را به نواحی کاملاً مشخصی با خصیصه‌های متمایز تقسیم می‌نمایند (Shakoui, 2002: 40). تمایزات جغرافیایی، در حوزه محیط طبیعی میان نواحی مختلف، زمینه‌ساز بروز تفاوت‌های فرهنگی در ابعاد گوناگون خواهد شد. تمایزات جغرافیایی در زمینه‌های اقلیمی، ناهمواری و بنیان‌های زیستی (آب و خاک)، تا حدود زیادی بر تفاوت‌های فرهنگی تاثیرگذار خواهد بود. نقش عوامل جغرافیایی و محیطی بر اندیشه، منش و رفتار سیاسی انسان، سابقه‌ای طولانی در جغرافیای سیاسی دارد. این اندیشه که در قالب مکتب محیطی در جغرافیای سیاسی نمود یافته است؛ به نظریه پردازی‌های اندیشمندان یونان باستان، افلاطون و ارسطو برمی‌گردد. مکتب محیطی بر محور رابطه یک سوبه و جبری تاثیر عوامل و متغیرهای محیط طبیعی و به تعبیری جغرافیای طبیعی بر سیاست و حکومت تمرکز داشته است. برای نمونه "زان بدن" منش ملی هر کشوری را برآیند آب و هوا و توپوگرافی آن کشور می‌دانست که بر پایه آن ساختار سیاسی شکل می‌گیرد (Hafezni, & kaviyani, 2014: 161). اگر از منظر مکتب ناحیه‌ای نیز به مقوله تمایزات جغرافیایی در هویت‌یابی ناحیه‌ای نگاه کنیم، ناحیه، هویت خود را از همگونی و همسانی فضایی می‌گیرد (Hafezni, & kaviyani, 2014: 165). هر ناحیه جغرافیایی، بر اساس تمایزات خود با دیگر نواحی اطراف، هویت پیدا می‌کند و همین تمایزات در جغرافیای طبیعی منجر به تفاوت‌های فرهنگی و بروز الگوهای متفاوت روابط اکولوژیک میان باشندگان یک ناحیه فرهنگی با محیط طبیعی‌اش می‌گردد.

### انگاره‌های فرهنگی و تاریخی

انسان به عنوان موجودی واحد از لحاظ بیولوژیک، چگونه تمایل دارد تحت عنوان گروه‌های مختلف متفرق باشد (Haggett, 2015: 5). تفاوت‌های فرهنگی یکی از مهمترین عوامل تمایز در میان جوامع و نواحی مختلف انسانی است. فرهنگ، الگوهای رفتار آموخته شده انسانی را که در قالب مقومی شکل می‌گیرد، بیان می‌کند و به واسطه آن، ایده‌ها و تصورات از یک نسل به نسل دیگر یا از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود (Haggett, 2015: 8).

جولیان هاکسلی، زیست‌شناس انگلیسی، ساده‌ترین دسته‌بندی فرهنگ را در قالب مدلی ارائه نموده است. در این مدل، تفاوت‌های فرهنگی میان نواحی مختلف در سه جزء خلاصه می‌شود: ۱- واقعیت‌های



ذهنی ۲- واقعیت‌های اجتماعی ۳- واقعیت‌های فنی (Haggett, 2015: 9). محوری‌ترین و مقاوم‌ترین عناصر یک فرهنگ، واقعیت‌های ذهنی می‌باشند که عبارتند از: مذهب، زبان، سحر و فلکور، سنت‌های هنری و نظایر آنها. این واقعیت‌ها، اساساً ذهنی و انتزاعی هستند و به توان تفکر و ساختن ایده مربوطند و تصورات و ایدئال‌ها را در برابر دیگر ارزش‌های فرهنگی شکل می‌دهند.

واقعیت‌های اجتماعی، به آن دسته از جنبه‌های فرهنگی می‌پردازند که به روابط میان گروه‌ها و افراد مربوط می‌گردد. و واقعیت‌های فنی عبارتند از تجلیات مادی فرهنگ که گاهی بار فرهنگی<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند، همانند تکنولوژی مادی فرهنگ که احتیاجات غذایی، مسکن و حمل و نقل را تامین می‌نماید (Haggett, 2015: 10). انگاره‌های فرهنگی یک ناحیه با آنچه هاگت به واقعیت‌های ذهنی تعبیر می‌کند، زمینه‌ساز شکل‌گیری نواحی مختلف انسانی می‌گردد. تفاوت‌های زبانی، مذهبی، تاریخی و خاطرات جمعی... از جمله انگاره‌هایی هستند، که تمایز و تشابه میان نواحی مختلف را به منصفه ظهور می‌رسانند. تمایز و تشابه میان نواحی مختلف انسانی، واقعیت‌های اجتماعی را در روابط و ارتباطات گروه‌ها و اجتماعات مختلف به‌نمایش می‌گذارد.

#### بحران زدایی منطقه‌ای و محلی از قلمرو ملی

یکی از دلایل جنگ‌های داخلی در هر کشوری به‌ناهمگنی آن کشور به‌لحاظ قومی و مذهبی برمی‌گردد (Hafeznia & Ghorbaninejad, 2017: 191). روابط میان اکثریت قومی و مذهبی با دیگر اقلیت‌های ساکن در یک کشور، در تدوین قوانین، سازماندهی سیاسی - فضایی، تقسیم قدرت و میزان مشارکت آحاد یک جامعه، نمود عینی خواهد داشت. حکومت اکثریت، وسیله‌ای است برای سازماندهی دولت و تصمیم‌گیری در خصوص مسائل عمومی، نه طریقی دیگر برای ظلم و ستم. همانطور، هیچ گروه خودمنصبی، حق آزار دیگران را ندارد، هیچ اکثریتی، حتی در یک دموکراسی نیز نباید حقوق و آزادی‌های اساسی یک فرد و یا گروه اقلیت را سلب نماید. اقلیت‌ها، چه به‌دلیل قومیت، باورهای دینی، موقعیت جغرافیایی، سطح درآمد و یا فقط به‌عنوان بازنده‌های انتخابات و یا یک مناظره، از حقوق اساسی تضمین شده برخوردارند که هیچ دولت و یا گروه اکثریت منتخب و یا غیره، حق سلب آن را ندارد. اقلیت‌ها باید اطمینان داشته باشند که دولت‌ها از حقوق و هویت آن‌ها دفاع می‌کنند. وقتی این اطمینان حاصل شد، این گروه‌ها می‌توانند در نهادهای دموکراتیک کشور خود مشارکت کرده، برآنها تاثیرگذار باشند (Ezzati, 2006: 101). ناهمگونی

جمعیتی در یک کشور با ترکیب قومی و مذهبی، در صورتی که با عدم رعایت حقوق اقلیت‌ها از جانب اکثریت غالب قومی روبه‌رو باشد، زمینه‌ساز بروز بحران‌های داخلی، شکاف در همبستگی ملی و همچنین دخالت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در امور داخلی آن کشور خواهد شد. دخالت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در امور کشورهای چندقومی و مذهبی خاورمیانه، شاهدی بر این مدعاست. برای نمونه، کشور عراق از زمان تاسیس در دهه دوم قرن بیستم تاکنون، با معضل جدی مسائل قومی و مذهبی روبه‌روست. در این کشور که از ترکیب بسیار نامتوازن قومی و مذهبی تشکیل یافته است؛ به دلیل عدم رعایت حقوق مساوی در تقسیم فضایی قدرت از جانب حاکمان آن کشور، همبستگی ملی جای خود را به واگرایی قومی و مذهبی داده است و اصولاً این کشور به صورت سه بلوک مجزا تقسیم شده است. در صورتی که اگر در همان ابتدای تشکیل کشور، در بحث مربوط به سازماندهی سیاسی فضا، انگاره‌های فرهنگی و قومی در تقسیم‌بندی سیاسی - فضایی، مدنظر واقع می‌شد و روندی دموکراتیک در مشارکت واقعی همه باشندگان در قدرت مدنظر واقع می‌شد، واگرایی‌های امروز قومی و مذهبی، جای خود را به همگرایی ملی می‌داد و از بروز بحران‌های منطقه‌ای و محلی در سطح قلمرو ملی جلوگیری به عمل می‌آمد و زمینه دخالت‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در امور داخلی آن کشور را مسدود می‌نمود.

#### مدیریت فضا و ایجاد تفاهم بین سازه‌های انسانی ناهمگون و تعادل ناحیه‌ای

هدف بنیادی از سازماندهی سیاسی فضا، تداوم بخشی به همبستگی ملی، پیوستگی سرزمینی از رهگذر مدیریت و واپایش فرایندهای برخاسته از مناسبات قدرت است که بازتاب فضایی دارند. جهت‌گیری این رویکرد عمدتاً مدیریت بهینه و پایدار سرزمین برای پاسداشت همبستگی ملی، پیوستگی سرزمینی و کاهش شکاف‌های ناحیه‌ای از رهگذر جذب مشارکت همگانی در فرایند توسعه است (Hafeznia, kaviyani, 2015: 216). در کشورهایی با ترکیب ناهمگون قومی، مدیریت سیاسی فضا، نقش بارزی در بروز واگرایی و همگرایی ملی بازی می‌نماید. در صورتی که الگوی حکمرانی سیاسی - فضایی در کشورهای چندقومی، بر اساس شبیه‌سازی فرهنگی و امحای ناهمگونی به نفع قومیت غالب پی‌ریزی شود؛ شاید در کوتاه‌مدت و با استفاده از ابزارهای مختلف، تاحدودی، مدیریت سیاسی و تقسیم فضایی قدرت در راستای منویات سیستم متمرکز عمل نماید، اما در درازمدت، به دلیل بروز آشکار تبعیض و پامال شدن حقوق انسانی و طبیعی اقلیت‌های قومی در نواحی مجزا، همگرایی ملی جای خود را به

واگرایی ناحیه‌ای داده و گروه‌های قومی که به‌خود آگاهی رسیده‌اند، به‌مرور، خود را به‌عنوان سازه‌های مجزا و منفک از پیکره ملی قلمداد خواهند کرد.



مدل ۲. چهارچوب نظری هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای (Authors)

### تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری

هستی‌شناسی و فلسفه وجودی دولت‌های ناحیه‌ای، متاثر از عوامل و متغیرهای مختلفی است که در قالب مدل نظری فوق‌نمود یافته است. همان‌طور که قبلاً ذکر گردید، در حوزه جغرافیای سیاسی به‌صورت مشخص، نظریه‌ای در خصوص ماهیت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای وجود ندارد؛ بنابراین، در این مقاله تلاش گردید تا نظریه‌های "کارکردگرایی" هارتشورن و "سیرکولاسیون و ایکونوگرافی" گاتمن که بر نقش نیروهای همگرا و واگرا و همچنین علت وجودی حکومت و کشور تاکید می‌نمایند؛ مورد نقد و بررسی واقع شده و با ارائه متغیرهای مطرح در ماهیت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای، چارچوب نظری ارائه گردد. همان‌طور که از مدل نظری فوق‌مشخص است، هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای بر دو محور اساسی "ماهیت و چیستی" و "چرایی و ضرورت" پایه‌گذاری می‌شود. در مبحث مربوط به ماهیت و چیستی، ناحیه‌گرایان، به‌منظور مشارکت فعال در امورات ناحیه‌ای و ملی، خواهان تقسیم قدرت در سطوح فضایی ناحیه‌ای و ملی می‌باشند؛ بنابراین، تحقق چنین مطالبه‌ای، در قالب خودگردانی ناحیه‌ای به‌منصه ظهور خواهد رسید.

خودآگاهی و حس اقلیت فضایی بودن و تبعیض در دسترسی به منابع و فرصت‌ها، حراست و پاسداری از ارزش‌های ناحیه‌ای و بالفعل ساختن توانمندی‌های ناحیه، زمینه‌ساز شکل‌گیری دولت ناحیه‌ای در چارچوب حکومت ملی را به مطالبه و خواست باشندگان ناحیه قومی مبدل می‌سازد. ناحیه‌گرایی و تلاش در راستای عدم تمرکز، ریشه در تبعیض و بی‌عدالتی در تقسیم فضایی قدرت و ثروت میان مرکز و نواحی قومی دارد، بنابراین، ناحیه‌گرایان قومی، با طرح الگوهای غیرمتمرکز، در صدد ترمیم شکاف‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان نواحی ناهمگن با سایر نواحی می‌باشند.

در ارتباط با چرایی و ضرورت شکل‌گیری دولت‌های ناحیه‌ای، عوامل مختلفی تاثیرگذار می‌باشند که در این میان، هویت‌طلبی ناحیه‌ای که در شکل ناسیونالیسم قومی ظهور می‌یابد، در کشورهای با ترکیب ناهمگون قومی و فرهنگی، از عوامل اصلی ناحیه‌گرایی و به تبع آن، شکل‌گیری دولت‌های ناحیه‌ای است. ریشه‌های هویت‌طلبی و ناسیونالیسم قومی، بر پایه خودآگاهی و وفاداری ناحیه‌ای، تمایزات جغرافیایی، انگاره‌های فرهنگی، خاطرات سیاسی-تاریخی مشترک و حس تبعیض و انزوا از جانب باشندگان ناحیه، استوار است. ناسیونالیسم قومی، واکنشی هدفمند به فرایند هویت‌زدایی سازه ناحیه قومی در چارچوب حکومت ملی و کشوری با ترکیب ناهمگون قومی است. از جانب دیگر، ناحیه‌گرایان قومی دستیابی به منابع قدرت و ثروت و برابری در فرصت‌ها را در شکل و قواره سازه ناحیه‌ای جستجوی نمایند. شکل‌گیری دولت‌های ناحیه‌ای در چارچوب کشور و حکومت ملی، نه تنها زمینه شکوفایی پتانسیل‌های بالقوه ناحیه‌ای را مهیا می‌سازد، بلکه، موجب بحران‌زدایی محلی و منطقه‌ای در سطح سازه ملی گردیده و با ایجاد توازن ناحیه‌ای، شرایط قوام و همبستگی میان سازه‌های ناهمگون قومی را در سطح کشور و حکومت ملی فراهم خواهد ساخت.

ماهیت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای از کشوری به کشوری دیگر متفاوت می‌باشد. برای نمونه، ماهیت دولت‌های ناحیه‌ای در بریتانیا با آنچه در کانادا، اسپانیا و عراق وجود دارد؛ متفاوت می‌باشد. در برخی از مناطق، ماهیت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای بر اساس هویت‌طلبی و ناسیونالیسم قومی است؛ اما در برخی دیگر، عدم توازن در دستیابی به فرصت‌های اقتصادی و تخصیص منابع و اعتبارات می‌باشد. برای نمونه، اعراب در استان بصره از لحاظ فرهنگی (زبان و مذهب) با کلیت فرهنگی و جمعیتی عراق دارای اشتراک می‌باشند؛ اما وجود بی‌عدالتی اجتماعی و جغرافیایی در تخصیص بودجه و اعتبارات، با وجود تمرکز بیش‌ترین منابع نفت عراق در این استان، موجب خودآگاهی ناحیه‌ای در میان مردم آن شده و خواهان

ایجاد ناحیه فدرال، همچون اقلیم کردستان می‌باشند؛ تظاهرات دو سال گذشته در این استان و همچنین درخواست مکرر شورای استانی و تبلیغات نامزدهای انتخابات پارلمانی عراق در راستای چنین امری، دلالت بر این ادعا می‌باشد (Rudaw, 2019).

دولت‌های ناحیه‌ای در چارچوب حکومت و سازه ملی، از لحاظ ماهیت و چرایی از کشوری به کشوردیگر متفاوت هستند؛ اما در مجموع می‌توان علل وجودی چنین سازه‌هایی را چندعاملی دانست. ماهیت و چرایی دولت‌های ناحیه‌ای، طیف مختلفی از عوامل و متغیرهای موثر را دربرمی‌گیرد. عواملی همچون ناسیونالیسم قومی، هویت‌طلبی، خودآگاهی ناحیه‌ای، تنگناهای اقتصادی و انگاره‌های فرهنگی در تبیین هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای، نقش مهمی ایفا می‌کنند. این مقاله، درصدد وزن‌دهی به متغیرهای مذکور نیست، بلکه آنها را در رابطه‌ای به هم پیوسته می‌بیند؛ هرچند که نقش برخی از عوامل همچون هویت‌طلبی و ناسیونالیسم قومی از دیگر عوامل پررنگ‌تر و تاثیرگذارتر است. هرچند، نظریه‌های مطرح در این مقاله به صورت مشخص بر فلسفه وجودی دولت‌های ناحیه‌ای تاکید نکرده‌اند؛ اما به طور غیرمستقیم نقش نیروهای ناحیه‌گرا در ثبات و همگرایی ملی در کشورهای ناهمگون را برجسته ساخته‌اند. در چارچوب مدل نظری پیشنهادی، توجه به هویت‌خواهی، تمایزات جغرافیایی و فضایی، ذهنیت‌های تاریخی و انگاره‌های فرهنگی نواحی مختلف یک کشور و ایجاد تعادل میان نیروهای واگرا و همگرا با در نظر داشتن حق تعیین سرنوشت که منبعث از روابط اکولوژیک میان سازه‌های انسانی و فضایی است؛ هستی‌شناسی دولت‌های ناحیه‌ای را تبیین، و بستر ساز شکل‌گیری چنین سازه‌هایی در کشورهایی با ترکیب ناهمگون قومی و فرهنگی به منظور کاهش منازعات بین قومی و خشی نمودن مداخلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و تعمیق همبستگی ملی را در چارچوب سازه ملی توجیه‌پذیر می‌نماید. بنابراین، و با توجه به آراء و نظریه‌های مطرح و همچنین متغیرهای عینی اثرگذار در فلسفه ماهیت و ضرورت دولت‌های ناحیه‌ای، چهارچوب نظری مذکور پیشنهاد گردید.

#### کتابنامه

1. Ahmadi, A. (2017). *Ideas and Scientific Theories of Dr .Mohammad Reza Hafeznia*. Iran, Mashahad: Papuli Publication. [In Persian].
2. Ahmadi, H., (2016). *Ethnic and Ethnicity in Iran, From Myth to Reality*. Iran, Tehran: Ne Publication. [In persian].
3. Ezzati. E., (2006). *New Theory of Political Geography*. Iran, Tehran: Ghoomes Publishing Company. [In Persian].

4. Fearon, J.D., (1999). *What is Identity (As we now use the word)?*. Stanford: Stanford University.
5. Hafeznia, M.R., (2006). *An Introduction to the Research Method in Humanities*. Iran, Tehran: Samt Publication. [In Persian].
6. Hafeznia, M.R., Ahmadipour, Z., GhaderiHajat, H.(2013). *Politics and Space*. Iran, Mashahd: papoli publication. [In Persian].
7. Hafeznia, M.R., Kaviani, M.,(2004). *The New Approaches in Political Geography*. Iran, Tehran: SAMT Publication. [In Persian].
8. Hafeznia, M.R., Kaviani, M.,(2015). *The philosophy of Political Geography*. Iran, Tehran: Strategy Studies Publication. [In Persian].
9. Hafeznia, M.R., Ghorbaninegad, R.(2017). *Geopolitical Factors of Conflict in International Relations*. Iran, Tehran: Islamic azad University. [In Persian].
10. Haggett, P.,(2015). *Geography A Modern Synthesis*. (ShapurGudarzinejad. Trans.). Iran, Tehran: Samt. [In Persian].
11. Jones, M. ,Ryhs ,J. ,& woods, M. ,(2004). *An introduction to political geography: space, place and politics*. England, London: Routledge.
12. Mirheydar, D., (2011). *Evolution of Ideas in Political Geography*. Iran, Tehran: University of Tehran Press. [In Persian].
13. Mojtahedzadeh, P., (2000). *Political Geography and Geopolitics*. Iran, Tehran: Samt publication. [In Persian]
14. Veicy, H., (2015). *Concepts and Theories of Political Geography*. Iran, Tehran: Samt Publication. [In Persian].
15. www. Britannica.com
16. www.en.oxford dictionaries.com
17. www.merriam-webster.com
18. www.national geographic.com
19. Yiftachel, O.(1995). *The Political Geography of Ethnic Protest: Nationalism, Deprivation and Regionalism among Arabs in Israel*. Department of geography and Environment Divilopment. Bengurion University.